

## دکتر گری یتس، جرمایا، سخنرانی ۳، محیط‌های تاریخی، بین‌المللی

گری یتس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

دکتر گری یتس در سومین ارائه خود در مورد کتاب ارمیا حضور دارد. تمرکز این جلسه سوم بر زمینه‌های تاریخی است که زمینه‌ساز کتاب ارمیا هستند، به ویژه رابطه اسرائیل با بابل.

یکی از نکات مهم برای درک هر کتاب مقدس، درک زمینه و بستر تاریخی آن کتاب است. از بسیاری جهات این کتاب به ما نشان می‌دهد که خدا چگونه با مردم تعامل دارد و پیام آن چیست. و من فکر می‌کنم این امر به ویژه در مطالعه پیامبران در کتاب ارمیا برای درک وضعیت زندگی ارمیا و شرایط تاریخی حاکم بر آن بسیار مهم است.

این برای درک پیام او بسیار مهم است. بسیاری از اوقات وقتی مردم امروز کتاب مقدس را مطالعه می‌کنند با یک سوال بسیار کاربردی شروع می‌کنیم. ما می‌خواهیم بدانیم که متن برای من چه معنایی دارد؟ اما مهم‌تر این است که با سوال اساسی که واقعاً مقدم بر آن است شروع کنیم، متن چه معنایی دارد؟ درک این نکته مهم است که این متن، زمینه تاریخی است که در آن پیام ارائه می‌شود.

بسیاری از مردم، وقتی در مورد آیات مورد علاقه خود در کتاب مقدس یا شاید آیات زندگی خود صحبت می‌کنند، به ارمیا ۲۹:۱۱ اشاره می‌کنند. من از برنامه‌هایی که برای شما دارم آگاهم، برنامه‌هایی برای سعادت شما و دادن آینده‌ای به شما. اما بسیاری از مردم واقعاً نمی‌فهمند که این آیه در مورد چیست، زیرا زمینه تاریخی آن را درک نمی‌کنند. آنها فکر می‌کنند که این یک وعده کلی است که خداوند آنها را سعادتمند و موفق خواهد کرد، که همه چیز در زندگی آنها دقیقاً همانطور که می‌خواهند پیش خواهد رفت.

اما ارمیا ۲۹ در واقع برای تبعیدیان در بابل نوشته شده بود. ارمیا این وعده را به این مردم می‌داد، اما همچنین به آنها می‌گفت که قرار است ۷۰ سال در تبعید زندگی کنند. بنابراین، رفاه برای آنها به این معنی نبود که همه چیز مطابق میلشان پیش برود.

این شامل ۷۰ سال داوری بود. و اتفاقاتی که برای خیر آنها رخ می‌داد، در نهایت احیای فرزندان و نسل‌های بعدی آنها بود. بنابراین، درک زمینه تاریخی مهم است.

اخیراً مطالعه‌ای در مورد کتاب اشعیا انجام شده است که آیه‌ای از کتاب اشعیا را برداشته و آن را به عنوان بخشی از کتاب که داوری آمریکا را آشکار می‌کند، در نظر گرفته است. باز هم، این نوع برخوردها با پیشگویی‌های کتاب مقدس بسیار محبوب هستند. آنها تمایل دارند کتاب‌ها و ویدیوها را بفروشند، اما زمینه تاریخی را نادیده می‌گیرند.

بنابراین، ما باید ارمیا را با توجه به بحران بابل و این واقعیت که خدا بابلی‌ها را برای داوری علیه مردم یهودا برانگیخته بود، درک کنیم. به یک معنا، آنچه قرار بود اتفاق بیفتد این بود که خدا قرار بود دنیای قدیمی اسرائیل را از طریق این داوری نابود کند، اما خدا قرار بود چیزی را در آینده برانگیزد که امید را فراهم کند. بنابراین، ارمیا و بحران بابل، پیشینه بین‌المللی پیام و خدمت ارمیا، محور جلسه ما در این ساعت خواهد بود.

می‌خواهم به تثنیه ۲۸ برگردم. تثنیه ۲۸ دوباره لعنت‌های عهد و برکات عهد را که اسرائیل در صورت حفظ قوانین و فرامین خدا تجربه می‌کرد، شرح می‌دهد. این یکی از لعنت‌هایی بود که خدا علیه آنها هشدار داده بود.

او می‌گوید...: «خداوند از دوردست‌ها، از اقصای زمین، قومی را که مانند عقاب بر شما فرود می‌آیند، بر شما خواهد آورد، قومی که زبانشان را نمی‌فهمید، قومی سنگدل که به پیران احترام نمی‌گذارد و به جوانان رحم نمی‌کند. فرزندان گاوان شما و میوه زمین شما را خواهد خورد تا نابود شوید. برای شما غله و شراب و روغن و حاصل گله و بچه‌های گله شما را باقی نخواهد گذاشت تا هلاک شوید.» در این متن آمده است که اسرائیل حتی در تلاش برای مقابله با وحشت جنگ و محاصره، به آدمخواری روی خواهد آورد.

همچنین، بخشی از آن نفرین‌ها شامل تهدید تبعید بود، اینکه آنها از سرزمین موعود رانده شده و برده می‌شدند. آیه ۶۴ می‌گوید...: «و خداوند شما را در میان همه ملت‌ها از یک سر زمین تا سر دیگر پراکنده خواهد کرد، و در آنجا خدایان دیگر را از چوب و سنگ که نه شما و نه پدران‌تان آنها را نشناخته‌اید، عبادت خواهید کرد. و در میان این ملت‌ها، هیچ آرامشی نخواهید یافت و هیچ جایی برای استراحت کف پای شما نخواهد بود، اما خداوند در آنجا به شما قلبی لرزان و چشمانی ضعیف و روحی پژمرده خواهد داد.»

زندگی شما در پیش رویتان در شک و تردید خواهد بود، شب و روز وحشت خواهد بود و هیچ اطمینانی به زندگی نخواهید داشت. صبح خواهید گفت، کاش شام بود و عصر خواهید گفت، کاش صبح بود، به دلیل ترسی که قلبتان احساس خواهد کرد و مناظری که چشمانتان خواهد دید. و خداوند شما را با کشتی به مصر باز خواهد گرداند، سفری که قول می‌دهم دیگر هرگز آن را طی نخواهید کرد.

بنابراین، خدا به آنها هشدار داد که اگر نافرمانی کنند، آنها را از سرزمین موعود بیرون خواهد راند، تاریخ نجات معکوس خواهد شد و آنها در نهایت به مصر باز خواهند گشت.

در روزگار ارمیا، دقیقاً همین اتفاق می‌افتد. پیش از زمان ارمیا، خداوند اولین موج از پیامبران مکتوب، یعنی پیامبران کلاسیک، را برانگیخت تا به قوم اسرائیل و یهودا اعلام کنند که خدا آماده است تا آنها را به تبعید بفرستد. قومی که خدا برای انجام این کار از آنها استفاده می‌کرد، آشوریان بودند.

آشوریان سرانجام در سال ۷۲۲ پیش از میلاد، پادشاهی شمالی اسرائیل را به تبعید بردند و رنج و ستم عظیمی را برای پادشاهی جنوبی یهودا نیز به بار آوردند. پیامبران عهد عتیق به ما یادآوری می‌کنند که این فقط یک بحران نظامی یا یک رویداد سیاسی نبود. بلکه در درجه اول یک بحران معنوی نیز بود. خداوند در حال قیام بود. این ملت‌ها بود.

، خداوند این حرکات لشکریان را به عنوان داوری علیه مردم به دلیل نافرمانی آنها هدایت می‌کرد. بنابراین خدا، اول از همه، قدرت امپراتوری آشور را برانگیخت و اشعیا نبی می‌گوید که آشور عصای خشم خدا بود. آنها داوری خدا را اجرا می‌کردند.

پاول گیلکریست می‌گوید که ارتداد اسرائیل کاتالیزور امپریالیسم آشوری بود. این فقط یک رویداد سیاسی فقط یک بحران نظامی نبود. خدا امور این ملت‌ها و این ارتش‌ها و جنبش‌های آنها را برای رسیدن نهایی به اهداف خود هماهنگ می‌کرد.

شخصی گفته است که یکی از بزرگترین تسلی‌های حاصل از خواندن آثار پیامبران، رسیدن به این درک است که خداوند صحنه بین‌المللی را کنترل می‌کند. اگر خداوند آنچه را که برای پادشاهان و ملت‌ها و

ارتش‌هایشان و حرکاتشان در خاور نزدیک باستان اتفاق می‌افتاد، هدایت، کنترل و نظارت می‌کرد، پس همین امر در مورد صحنه بین‌المللی امروز نیز صادق است. قدرت خداوند کاهش نیافته است.

انتقال قدرتی صورت نگرفته است. خداوند آن را به انسان‌ها واگذار نکرده است. خداوند وقایع جهان را کنترل می‌کند و خداوند از این ملت‌ها برای داوری بر قوم اسرائیل و یهودا استفاده می‌کرد.

در روزگار ارمیا، شاهد انتقال قدرت از آشوریان به بابلی‌ها هستیم. بابلی‌ها رقیب آشور در بخش جنوبی بین‌النهرین هستند. همیشه بین آنها درگیری وجود داشته است.

در همان سالی که ارمیا به پیامبری خوانده شد، یعنی ۶۲۶ پیش از میلاد، سیزدهمین سال سلطنت یوشیا مردی به نام نبوپولاسار پادشاه بابل شد. سه سال بعد، در سال ۶۲۳، او استقلال بابل را اعلام کرد و در واقع توانست با بیرون راندن آشوریان از بابل، این کار را به انجام برساند. در نتیجه، او امپراتوری نئوبابلی را تأسیس کرد.

نبوپولاسار پدر نبوکدنصر بود. ارمیا در مراحل اولیه خدمت خود به مردم هشدار داد که خدا در حال آماده شدن برای فرستادن دشمنی از شمال است. و در کتاب ارمیا، آن دشمن به طور خاص به عنوان بابل معرفی نمی‌شود تا اینکه به ارمیا فصل ۲۰ می‌رسیم.

حالا، ما نمی‌دانیم. آیا ارمیا هویت این ارتش را می‌دانست؟ آیا او ملتی را که قرار بود به اسرائیل حمله کند می‌شناخت؟ ما نمی‌دانیم، اما می‌توانیم ببینیم که در همان آغاز رسالتش، خدا امپراتوری نئوبابلی را برای نقشی که قرار بود در تاریخ کتاب مقدس ایفا کند، آماده می‌کرد. ارمیا بعداً خواهد گفت که بابل چکش کل زمین بود. خب، خدا کسی بود که از آنها به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهدافش استفاده می‌کرد.

بنابراین، همانطور که نبوپولاسار امپراتوری خود را تأسیس کرد، و ما شاهد زوال و سقوط امپراتوری آشور هستیم، در سال ۶۱۴، بابلی‌ها و مادها با هم متحد شدند و آشوری‌ها را شکست دادند و منجر به سقوط پایتخت آنها، آشر، شدند. در سال ۶۱۲، مرکز بعدی آشوری که به دست بابلی‌ها و مادها افتاد، نینوا بود. این شهری بود که ارمیا در آن پیشگویی کرده بود، و شهری بود که ناحوم در آن پیشگویی کرد که خداوند به دلیل ظلم آشوری‌ها، آنها را مجازات خواهد کرد.

سرانجام، در سال ۶۰۹، ضربه نهایی به آشوریان در حران وارد شد. و پادشاه یهودا، یوشیا، در واقع در همان سال در مجدو کشته شده بود، زیرا او سعی داشت مانع پیشروی مصریان به سمت شمال برای کمک به تقویت امپراتوری آشور شود. یوشیا معتقد بود که امپراتوری بابل و ظهور آنها او را قادر خواهد ساخت تا سرانجام استقلال یهودا را به ارمغان بیاورد.

و، بنابراین، او از ظهور این امپراتوری جدید حمایت کرد. او در تلاش برای متوقف کردن مصری‌ها کشته شد اما مصری‌ها در واقع نتوانستند به آشوری‌ها و بابل شکست خورده کمک کنند. و در واقع این پایان امپراتوری آشور بود.

سرانجام، در سال ۶۰۵ میلادی، نبرد سرنوشت‌سازی که بابل را به عنوان قدرت غالب در خاور نزدیک باستان تثبیت کرد، در سوریه در شمال اسرائیل، در مکانی به نام کرکمیش، رخ داد. هنگامی که پسر نبوکدنصر، نبوکدنصر، با ارتش خود، مصری‌ها و هر آنچه که ممکن است در آن زمان از آشوری‌ها باقی مانده باشد را شکست داد، از آن زمان به بعد، تمام سوریه-فلسطین تحت کنترل بابل نو قرار گرفت. پس از اینکه او این پیروزی را به دست آورد و مصری‌ها را به سرزمین مادری‌شان عقب راند، نبوکدنصر به جنوب آمد و اساساً کنترل تمام هاتیلند یا سوریه-فلسطین را به دست گرفت.

او در سال ۶۰۵ قبل از میلاد اولین گروه از تبعیدیان یهودی را به اورشلیم برد. او به اورشلیم آمد. این تبعیدیان شامل دانیال و گروه کوچکی از ثروتمندان، افراد بانفوذ و جوانانی بودند که از یهودا برده می‌شدند. زبان، الهیات، فرهنگ، باورها و آداب و رسوم بابلی‌ها را آموزش می‌دیدند و سپس برای حکومت بر مردم خود به آنجا فرستاده می‌شدند.

این اولین موج تبعید بابلی بود. در حالی که نبوکدنصر در سال ۶۰۵ در سوریه-فلسطین بود، خبر مرگ پدرش را نیز دریافت کرد و بنابراین مجبور شد به بین‌النهرین، به بابل، بازگردد تا کنترل خود را بر تخت سلطنت اعمال کند. اولین موج تبعیدیان در یهودا نیز در آن زمان از بین رفت.

از این نقطه به بعد، اساساً، اتفاق که هر ساله رخ می‌داد این بود که نبوکدنصر و سربازانش به سمت غرب به سوریه-فلسطین، لشکرکشی می‌کردند و خراج جمع‌آوری می‌کردند. یهودا اکنون خراجگزار بابل بود. آنها به بابل پاسخگو بودند.

و پیش از آنکه بابل کنترل را به دست بگیرد، آشوریان قدرت غالب بودند، اما اکنون یهودا باید خراج می‌پرداخت و به بابل وفاداری خود را اعلام می‌کرد. موج دوم تبعید، موج دوم تبعید در سال ۵۹۷ پیش از میلاد رخ داد. و در این مدت، بین سال‌های ۶۰۵ تا ۵۹۷، به ویژه یکی از پادشاهان یهودا به نام یهوایقیم، بین وفاداری خود به مصر یا بابل مردد بود.

و یهوایقیم، به نوعی، امیدوار بود که بتواند مصری‌ها را علیه بابلی‌ها تحریک کند. و او دائماً در حال سبک سنگین کردن گزینه دیگر و احتمال شورش علیه بابل بود. خب، نبوکدنصر سرانجام در سال ۶۰۲ قبل از میلاد از این کار خسته شد. او یهوایقیم را به غل و زنجیر کشید.

او او را پس گرفت. او آماده بود تا او را به عنوان زندانی به بابل بازگرداند. یهوایقیم وفاداری خود را به بابل تأیید کرد و او را آزاد کرد و به او اجازه داد تا بر تخت سلطنت بماند.

در سال ۵۹۸، او دوباره شورش کرد و نبوکدنصر و سربازان ارتشش برای حل این مشکل به یهودا لشکرکشی کردند. پیش از آنکه آنها واقعاً شهر اورشلیم را تصرف کنند، یهوایقیم مرده بود. او ممکن است توسط مردم خودش کشته شده باشد.

پادشاه جدیدی به نام یهوایقیم بر تخت سلطنت نشسته بود، اما نبوکدنصر و سپاهیان در این زمان شهر اورشلیم را تصرف کردند. و موج دوم تبعیدیان را به بابل بازگرداندند. او پادشاه را از تخت سلطنت پایین کشید، یهوایقیم که تنها ۱۸ سال داشت و تنها سه ماه بود که بر تخت سلطنت نشسته بود.

او را به عنوان زندانی بازگرداند. موج بزرگتری از تبعیدیان نیز بخشی از این تبعید بودند. و مشهورترین آن تبعیدیان، حزقیال نبی بود.

و چهار یا پنج سال بعد، پس از آنکه حزقیال به تبعید برده شد، از سوی خدا فراخوانده شد تا پیامبری برای تبعیدیانی باشد که در بابل بودند. ارمیا صدای خدا و پیامبر خدا برای مردمی بود که هنوز در آن سرزمین بودند و با این موج‌های مختلف تبعید دست و پنجه نرم می‌کردند. ما چگونه به این موضوع واکنش نشان می‌دهیم؟ چگونه به بابلی‌ها واکنش نشان می‌دهیم؟ خدا در این بحبوحه چه می‌کند؟ حزقیال و دانیال صداهای نبوی برای مردمی بودند که در این مدت در تبعید زندگی می‌کردند.

اما این تبعید سال ۵۹۷ بود. یکی از نکات جالب تاریخ خارج از کتاب مقدس این است که تصرف واقعی شهر اورشلیم توسط بابلیان در خود وقایع‌نگاری‌های بابلی برای ما گواهی شده است. وقایع‌نگاری‌های بابلی وقایع کلیدی سلطنت نبوکدنصر، مکان‌هایی که او رفت، مکان‌هایی که لشکرکشی کرد، مکان‌هایی که سربازانش را برد و خراجی که دریافت کرد را به ما ارائه می‌دهند.

در گزارش‌های سال‌های ۵۹۸ و ۵۹۷، گزارشی از تصرف شهر اورشلیم داریم. گزارش بابلی چنین می‌گوید: در ماه کیسلو، که دسامبر ۵۹۸ است، پادشاه بابل نیروهای خود را بسیج کرد و به سمت غرب لشکرکشی کرد. او در برابر شهر یهودا، اورشلیم، اردو زد.

در دوم ماه آدار، که برابر با ۱۶ مارس ۵۹۷ میلادی است، او شهر را تصرف کرد و پادشاه آن را دستگیر نمود. او پادشاهی به انتخاب خود در آنجا منصوب کرد. او خراج سنگین شهر را گرفت و به بابل برد.

بنابراین، روایتی که در وقایع‌نگاری بابلی می‌خوانیم دقیقاً همان چیزی است که در گزارش کتاب مقدس می‌خوانیم. و می‌توانید داستان‌های آن را در دوم پادشاهان، فصل ۲۴، آیات ۱۰ تا ۱۷ بخوانید. در کتاب ارمیا، روایتی از تصرف اورشلیم توسط بابلی‌ها در سال ۵۹۷ قبل از میلاد داریم.

ضمیمه پایانی کتاب ارمیا روایت دیگری است که بسیار شبیه به دوم پادشاهان ۲۵ است، که دوباره داستان تصرف اورشلیم را به ما می‌دهد. این یک رویداد اصلی بود. حال، وقتی نبوکدنصر برای بار دوم شهر را تصرف کرد، شهر را ویران نکرد.

او به حکومت یهودا پایان نداد. در واقع، کاری که او انجام داد این بود که پادشاه دیگری از نسل داوود را در یهودا بر تخت سلطنت نشانند و نام آن پادشاه صدقیا بود. صدقیا آخرین پادشاه یهودا شد.

و صدقیا اساساً توسط بابلی‌ها به عنوان عروسک خیمه‌شب‌بازی آنها منصوب شده بود. او قرار بود به بابلی‌ها وفاداری خود را ابراز کند. او قرار بود به بابلی‌ها خراج بپردازد.

او قرار بود مطمئن شود که مقاومت نظامی یا مسلحانه‌ای صورت نگیرد. به عبارت دیگر، او آنجا بود تا از منافع بابلی‌ها محافظت کند. مشکل این است که وقتی صدقیا پادشاه شد، شروع به گوش دادن به مشاوران و افسران نظامی خود کرد که او را به شورش و مقاومت در برابر سلطه بابل تشویق می‌کردند.

ارمیا به صدقیا می‌گفت که تنها راه نجات از این وضعیت، تسلیم شدن در برابر بابلی‌ها، پرداخت خراج به آنها و درک این نکته است که در این برهه از تاریخ، خداوند بابلی‌ها را به عنوان ابزاری برای داوری برانگیخته است. در روزهای اولیه خدمت ارمیا، ارمیا به مردم گفته بود که می‌توانند توبه کنند و از داوری رهایی یابند یا می‌توانند به راه‌های گناه‌آلود خود ادامه دهند و نابود شوند. آنها در اوایل خدمت ارمیا این فرصت را داشتند که از سلطه ملت دیگری اجتناب کنند.

اما در این برهه از زمان، پس از فتح اورشلیم در سال ۵۹۷، ارمیا به پادشاه گفت، تنها گزینه‌ای که داری تسلیم شدن به بابل است یا نابود شدن. ما هم از پادشاهان و هم از ارمیا و تواریخ، همانطور که درباره صدقیا می‌خوانیم، می‌آموزیم که او حاکمی بسیار ضعیف بود. و در نهایت، او تصمیم به شورش علیه بابل گرفت، همان اشتباهی که یهوایقیم مرتکب شده بود و منجر به حمله دوم به بابل شد.

او اشتباه شورش علیه بابلی‌ها را مرتکب شد و بابلی‌ها دوباره به اورشلیم باز می‌گشتند. بنابراین، نبوکدنصر سربازان خود را می‌آورد، قرار است حمله‌ای صورت گیرد، قرار است یورش بزرگی به سرزمین یهودا توسط بابلی‌ها صورت گیرد، و ارمیا دوباره به پادشاه مشاوره می‌دهد. و ما صدقیا را به عنوان این حاکم ضعیف

می‌بینیم که دائماً ارمیا را برای جلسه می‌آورد، دائماً از ارمیا مشورت می‌گیرد و از او راهنمایی می‌خواهد، یا از ارمیا می‌پرسد، من چه باید بکنم، یا برای ما دعا می‌کند که خدا ما را نجات دهد؟ و ارمیا دائماً به او می‌گوید که تسلیم شود یا نابود شود.

وقتی ارتش بابل شروع به تصرف شهرهای یهودا می‌کند، و به جایی می‌رسیم که فقط سه شهر باقی مانده است، آزیقه، لاکیش و اورشلیم، ارمیا همچنان می‌گوید، تسلیم شوید یا نابود خواهید شد. از سوی دیگر افسران نظامی و مشاوران نظامی وجود دارند که کاملاً از ارمیا متنفرند زیرا همچنان مقاومت مسلحانه علیه بابلی‌ها را توصیه می‌کنند. آنها می‌گویند، ببینید، ارمیا دارد دست سربازان ما را ضعیف می‌کند، و هر کاری از دستشان بر بیاید انجام می‌دهند تا ارمیا را در زندان، دور از مردم، محبوس نگه دارند، جایی که او نتواند با پیامی که اساساً آن را خیانت می‌دانند، بر آنها تأثیر بگذارد.

صدقیاً مدام در حال تغییر موضع است: آیا به ارمیا گوش بدهم یا به افسران نظامی ام؟ او از ارمیا خواست، که برایش دعا کند، از ارمیا خواست که او را نصیحت کند و سپس او را به زندان بازگرداند. در یک مورد افسران نظامی آنقدر از ارمیا عصبانی بودند که او را در یک چاه آب انداختند و او را آنجا رها کردند تا بمیرد. صدقیاً اجازه داد این اتفاق بیفتد تا اینکه افسر دیگری او را متقاعد کرد که باید پیامبر را از چاه آب بیرون بیاوریم. بنابراین، صدقیاً مردی است که به طرز باورنکردنی بین این دو گزینه گیر کرده است و در نهایت، او انتخاب می‌کند که شورش کند و مقاومت کند.

بابلی‌ها، این بار، دوباره اورشلیم را تصرف خواهند کرد، و دوباره، این همان تصرف اورشلیم است که در ارمیا و ارمیا ۵۲ داریم. و پس از تصرف شهر، یک ماه بعد برمی‌گردند و دیوارهای آن را ویران می‌کنند، معبد را ۳۹ ویران می‌کنند، شهر را با آتش می‌سوزانند. صدقیاً شبانه سعی کرد با خانواده‌اش فرار کند وقتی بابلی‌ها شهر را تصرف کردند.

او خیلی دور نشد. او در دشت‌های اریحا دستگیر شد، به ربله در سوریه برده شد و در نهایت به عنوان زندانی به بابل بازگردانده شد. پسرانش در مقابل او اعدام شدند و آخرین چیزی که صدقیاً دید، قتل یا اعدام پسرانش بود و سپس بابلی‌ها چشمانش را از حلقه درآوردند و او را به اسارت بردند.

بنابراین این بحرانی است که خدا ارمیا را برای آن برانگیخت. در ابتدای بحران، شما یک گزینه دارید. می‌توانید توبه کنید، می‌توانید به سوی خدا بازگردید، می‌توانید به سوی او بازگردانده شوید، می‌توانید راه‌های خود را تغییر دهید، و اگر این کار را انجام دهید، می‌توانید از داوری اجتناب کنید.

این تهاجم، این ارتشی که منتظر حمله به شماست، خداوند از فرستادن آن منصرف خواهد شد. فرصتی واقعی برای توبه آنها وجود دارد. تصمیمات، انتخاب‌ها و واکنش‌های آنها به خدا مهم خواهد بود.

اما به محض اینکه شورش و مقاومت آغاز شد، یک بار در سال ۵۹۸، یهوایقیم تصمیم به شورش و مقاومت در برابر حکومت بابل گرفت. از آن زمان تا زمانی که شهر در سال ۵۸۶ نابود می‌شود، انتخاب بین تسلیم شدن یا نابودی خواهد بود. متأسفانه، پادشاه یهودا و آخرین رهبران این سرزمین تصمیم گرفتند که به خدا، به پیامبر گوش ندهند و به مقاومت و شورش ادامه دهند. ما یک سند خارج از کتاب مقدس دیگر داریم که به ما کمک می‌کند تا برخی از زمینه‌های تاریخی و شرایط زندگی در یهودا در این دوران را درک کنیم.

و آن اسناد، نامه‌های لاکیش نامیده می‌شوند. و فرمانده نظامی در شهر لاکیش، که در یهودا و حدود ۲۵ مایل دورتر از اورشلیم بود، شهری قلعه‌ای بود که برای محافظت از اورشلیم در برابر تهاجم دشمن طراحی شده بود، و فرمانده‌ای که در اورشلیم است. و آنها با مشکل این ارتش که شروع به اعمال فشار بر لاکیش و اورشلیم کرده است، دست و پنجه نرم می‌کنند.

شهرهای اورشلیم یکی یکی در حال سقوط هستند. در این نامه‌ها از پیامبری نام برده شده که با مردم صحبت می‌کند. ما نمی‌دانیم که آیا آن پیامبر ارمیا است یا خیر.

در جایی به نام فرمانده لاکیش، یوآش، اشاره شده است. اشاراتی به فرستادن سریازان توسط پادشاه به مصر وجود دارد و این موضوع شباهت قابل توجهی با چگونگی فرستادن سریازان توسط یهوایقیم به مصر برای قتل اوریای پیامبر دارد. در یکی از نامه‌ها شکایتی وجود دارد مبنی بر اینکه افسران نظامی در حال تضعیف نیروهای نظامی هستند، که دقیقاً همان چیزی است که در فصل ۳۸ در مورد ارمیا گفته شده است.

و سپس در فصل ۳۴، آیه ۷ در کتاب ارمیا، اشاره‌ای شده است که تنها سه شهر یهودا که پابرجا مانده‌اند لاکیش، آزیقه و اورشلیم هستند. در یکی از نامه‌های لاکیش، فرمانده قرار است بگوید، چراغ، آتش علامت دهنده‌ای که امنیت آزیقه را نشان می‌دهد، که نیروهای ما هنوز آنجا هستند. آتش علامت دهنده دیگر روشن نیست.

و بنابراین، می‌توانیم این احتمال را تصور کنیم که شهر آزیقه که هنوز در ارمیا ۳۴ پابرجاست، در واقع در آن نامه خاص سقوط کرده باشد. شر همچنان بر شهر اورشلیم فشار می‌آورد و در نهایت، شهر تصرف و ویران شد. پس از تصرف شهر اورشلیم، بابلی‌ها ارمیا را از زندان آزاد کردند.

بنابراین، اسارت اورشلیم و تبعید در واقع آزادی ارمیا را به همراه داشت. و بابلی‌ها به ارمیا دو انتخاب دادند آنها گفتند که او می‌تواند آنها را تا بابل همراهی کند، اما آنچه به او توصیه و سفارش کردند این بود که در سرزمین بماند و دستیار و کمک کننده‌ی جدلیا باشد، که مردی در یهودا بود که توسط بابلی‌ها به عنوان فرماندار سرزمین منصوب شده بود.

در نهایت، ارمیا تصمیم گرفت که در سرزمین خود و در کنار مردم فقیر آنجا بماند. و من فکر می‌کنم، به نوعی، این نشان دهنده‌ی علاقه‌ی ارمیا به خدمت و عشق او به مردم است. برای ارمیا، رفتن به بابل آسان‌تر می‌بود.

بابلی‌ها می‌دانستند که او اساساً پیام مثبتی درباره آنها داده است. او آنها را به تسلیم شدن تشویق می‌کرد. در این صورت آنها با او رفتار مساعدی داشتند.

اما ارمیا انتخابی کرد که به نظرش برای خود مردم بهتر بود: ماندن در کنار مردم فقیر در سرزمین، خدمت در آنجا و کمک و تشویق جدلیا. جدلیا عضوی از خانواده‌ای بود که از ارمیا حمایت می‌کردند. و او به عنوان فرماندار یهودا، همان چیزی را که ارمیا گفته بود، به مردم گفت.

او گفت، ساکن شوید، به بابلی‌ها خدمت کنید، تسلیم اقتدار آنها شوید، و خدا مراقب شما خواهد بود و از شما مراقبت خواهد کرد. و همانطور که می‌بینیم اتفاقاتی پس از سقوط اورشلیم در ارمیا فصل ۳۹ رخ می‌دهد، اساساً همین اتفاق می‌افتد. پناهندگان شروع به بازگشت به سرزمین خود می‌کنند.

آنها شروع به برداشت محصولات می‌کنند. اتفاقات خوبی در حال رخ دادن است، اما شورش دیگری در حال وقوع است. مقاومت دیگری به رهبری مردی به نام اسماعیل، که عضوی از خانواده داوود بود، در جریان است.

و در این شورش، گدالیا ترور شد. در نتیجه این، در سال ۵۸۲ قبل از میلاد، چهارمین تبعید رخ داد که در آن شهروندان بیشتری، مردم بیشتری از یهودا، به بابل برده شدند. بنابراین، تبعید بابلی فقط یک رویداد نیست.

در سال ۶۰۵ تبعیدی رخ می‌دهد. موج بزرگ‌تری از تبعیدها در سال ۵۹۷ رخ می‌دهد. در سال ۵۸۶ یهودا و اورشلیم ویران می‌شوند.

تبعیدیان بیشتری برده می‌شوند. و حتی پس از اینکه یهودا اساساً به یک استان بابل تبدیل شده است، چهارمین تبعید در سال ۵۸۲ رخ می‌دهد. اکنون، در نتیجه ترور گدالیا، خود ارمیا در نهایت ربوده شده و به مصر برده می‌شود.

او توسط گروهی از افسران نظامی یهودیه به آنجا برده شده است. یکی از آنها یوحانان نام دارد. او رهبر این گروه است.

آنها معتقدند که بهترین راه فرار از اورشلیم است تا به نحوی از انتقام بابلی‌ها که به خاطر ترور گدالیا در پیش است، در امان باشند. بنابراین، ارمیا ربوده می‌شود. و آخرین زمینی خدمت ارمیا، تا جایی که می‌توانیم بگوییم، این است که ارمیا بقیه‌ی خدمت خود را به عنوان پناهنده در مصر می‌گذراند.

و او آنجا موعظه می‌کند. و به همراه کاتب و دستیارش باروک، به مردم خدمت می‌کند. و آنها به پرستش بت‌ها، به شورش خود علیه خدا ادامه می‌دهند.

و ارمیا آنها را موعظه می‌کند و آنها را به عهد و پیمان فرا می‌خواند و به آنها یادآوری می‌کند که ببینید، این فاجعه، این مصیبت، همه این اتفاقات به دلیل داوری خدا و نفرین‌های عهد و پیمان رخ داده است همانطور که کل این داستان را که در زمان ارمیا برای یهودا اتفاق افتاد می‌خوانم، اصل کاشت و برداشت در غلاتیان فصل ۶ به یاد می‌آید. غلاتیان می‌گویند هر چه بکاریم، همان را درو خواهیم کرد. و ما قطعاً این را در تاریخ اسرائیل و یهودا می‌بینیم.

کتاب هوشع می‌گوید که اسرائیل باد کاشت و گردباد درو کرد. قرار بود گردباد این فجایع نظامی باشد، ابتدا ارتش آشور و سپس بابلی‌ها. خدا عهد خود را بسیار جدی گرفت.

خداوند مفهوم کاشت و برداشت را در خود خلقت قرار داده است. این بخشی از روشی است که خداوند جهان را برای عملکرد آن طراحی کرده است. اما خداوند این مفهوم را در عهدی که خداوند برقرار کرده بود نیز قرار داده بود.

نفرین عهد که در صورت نافرمانی از خدا تجربه خواهید کرد، شکست نظامی و فاجعه است. و این برای اسرائیل اتفاق افتاد. در سال ۷۲۲، و در سال ۵۸۷ برای اورشلیم اتفاق افتاد.

این زمینه تاریخی خدمت ارمیا است. این صحنه بین‌المللی است. اینها چیزهایی هستند که ارمیا باید با آنها دست و پنجه نرم کند.

خدا او را در روزهای پایانی یهودا برخیزانید. و شاید در ناامیدکننده‌ترین زمان در کل تاریخ اسرائیل. این زمینه‌ی خدمت ارمیا است.

حال، در نتیجه‌ی این موضوع، چیزی که می‌خواهم با تمرکز بر آن این درس را به پایان برسانم این است که ارمیا به طور خاص در مورد بابل‌ها چه گفت؟ دیدگاه ارمیا در مورد بحران بابل چه بود؟ و همانطور که والتر بروگمان به ما یادآوری می‌کند، ارمیا فقط یک دیدگاه سیاسی به ما نمی‌دهد. او یک دیدگاه الهی-سیاسی به ما می‌دهد زیرا خدا کسی است که کنترل این وضعیت را در دست دارد.

و خدا کسی است که این داوری را علیه مردم یهودا انجام می‌دهد. بنابراین، در اینجا چند نکته در مورد دیدگاه ارمیا در مورد بحران بابل وجود دارد. اولاً، ارمیا قرار است به رهبران و مردم یهودا بگوید که خدا با بابل‌ها در حال جنگ است.

می‌خواهم به این فکر کنید که آن شخص چه چیزی شنیده یا برای هموطنان خودش چه صدایی داشته است. دشمن ما، خدا، با آنها می‌جنگد. و بنابراین در ارمیا ۲۱، آیات ۳ تا ۷، این چیزی است که ارمیا می‌گوید.

خداوند چنین می‌گوید: «من ساکنان این شهر را، چه انسان و چه حیوان، خواهم کشت.» در آیه ۷، خداوند پس از آن اعلام می‌کند: «من صدقیا، پادشاه یهودا، و بندگان و مردمی را که در این شهر از طاعون جان سالم به در برده‌اند، به دست نبوکدنصر خواهم سپرد.» یکی از چیزهایی که باید در آن متن بشنوید، تکرار مکرر ضمیر اول شخص است.

فقط بابل‌ها نیستند که علیه اسرائیل می‌جنگند، بلکه خود خداوند نیز در این جنگ است. خدا بر این وضعیت حاکم است.

خداوند این ارتش‌ها را مانند مهره‌های شطرنج برای رسیدن به اهدافش به حرکت در می‌آورد. به یاد داشته باشید، در اشعیا فصل ۱۰، آشور چماق یا میله خشم خداوند است. بعداً، وقتی خداوند در اشعیا ۴۵ کوروش را برمی‌خیزاند، خواهد گفت که کوروش چوپان خداوند است.

حتی گفته شده که او مسح‌شده‌ی خدا، مسیح اوست. این بدان معنا نیست که کوروش رابطه‌ی شخصی با خداوند داشته است. بلکه صرفاً به این معنی است که خدا از این پادشاهان برای تحقق اهداف خود استفاده می‌کرده است.

حال، وقتی ارمیا، نبوکدنصر را در حال جنگ با شهر اورشلیم تصور می‌کند، کاری که او انجام می‌دهد این است که سنت‌های جنگ مقدس اسرائیل را نیز می‌گیرد. او آنها را وارونه می‌کند. ما انواع داستان‌ها را در عهد عتیق داریم که در آنها خدا به نمایندگی از قوم خود می‌جنگد.

خداوند مصریان را شکست داد و آنها را در زمان خروج به زیر آورد. این جنگ مقدس است. خداوند با فرو ریختن دیوارهای اریحا و پیروزی در آن نبرد، اسرائیل را قادر ساخت تا فتح سرزمین موعود را آغاز کنند.

موقعی هست که داوود به نبرد می‌رود و داوود می‌تواند صدای لشکریان خداوند را که از میان درختان بالای سرش حرکت می‌کنند، بشنود. یک بار یهوشافاط به نبرد می‌رود و خداوند به او فرمان غیرمعمولی می‌دهد که باید به خداوند اجازه دهد در نبرد بجنگد. و تنها کاری که اسرائیل باید انجام دهد این است که دشمن را تا سر حد مرگ آواز بخواند.

خدا در نبردهای اسرائیل برای آنها می‌جنگد. اما در این شرایط، خدا طرف دیگر ماجراست. تصور می‌کنم اگر طرفدار بیسبال باشید، این مثل این است که بازیکن مورد علاقه‌تان بازیکن آزاد شده باشد.

او دیگر برای رد ساکس بازی نمی‌کند. او برای یانکی‌های منفور بازی می‌کند. و خدا لباس دیگری به تن کرده است.

خدا با کس دیگری می‌جنگد. می‌توانید تصور کنید که چرا ارمیا در میان مقامات نظامی سرزمین یهودا مرد چندان محبوبی نبود. نکته‌ی دومی هم هست که ارمیا می‌گوید

در ارمیا فصل ۲۵ آیه ۹ و در ارمیا فصل ۲۷ آیه ۶، ارمیا می‌گوید که نبوکدنصر بنده خداست. این اصطلاح در بسیاری از جاهای دیگر برای صحبت در مورد افرادی مانند موسی یا داوود یا پیامبران در طول تاریخ عهد عتیق استفاده شده است. خدا از طریق پادشاهان داوود کار می‌کرد

. آنها نایب‌السلطنه‌های او بودند. آنها خدمتکاران او بودند. آنها پسران او بودند

، اما اکنون خدا از طریق یک پادشاه بیگانه عمل می‌کند. و نبوکدنصر، نه داوود، بنده خدا شده است. باز هم این بسیار شبیه به چیزی است که اشعیا در مورد کوروش می‌گوید

. کوروش شبان من است. کوروش برگزیده من است. نبوکدنصر بنده خداست

و در نتیجه‌ی آن، خدا یهودا و دیگر ملت‌ها را به دست نبوکدنصر خواهد سپرد. جایی در فصل ۲۷ هست که خدا می‌گوید هر دو ملت و حتی حیوانات زمین را به دست نبوکدنصر سپرده است. نبوکدنصر مانند آدم دوم شده است

. و او کسی است که قرار است موقتاً بر زمین حکومت کند. عدد سه، سومین چیزی است که ارمیا می‌گوید. فصل ۲۵، آیات ۱۱ و ۱۲، و فصل ۲۹، آیه ۱۰، تبعید به مدت ۷۰ سال طول خواهد کشید

و در این مورد بحث و جدلهایی وجود دارد. و آیا این یک عدد واقعی است؟ آیا... من فکر می‌کنم بیشتر شبیه یک رقم گرد است. اما چیزی که نماد آن است این است که نماد کل یک عمر است

. مردمی که به تبعید برده می‌شوند، در بیشتر موارد، همان کسانی نخواهند بود که از تبعید بازگردانده می‌شوند. آنها به بابل برده خواهند شد. آنها زنده خواهند ماند

. آنها خواهند مرد. فرزندانشان خواهند مرد. نسل بعدی خواهد بود

این بسیار شبیه به اتفاقی است که در بیابان در ایام خروج رخ داد. نسلی که از مصر بیرون می‌آید، نسلی نخواهد بود که به آن سرزمین می‌رود. به همین ترتیب، نسلی که به تبعید برده می‌شود، نسلی نخواهد بود که برمی‌گردد.

. دلیل اهمیت ویژه این موضوع این است که در سال ۵۹۷ میلادی، پیامبرانی در سراسر یهودا وجود داشتند. هنگامی که موج دوم تبعیدیان از بین رفتند، پیام آنها این بود که خداوند در مدت زمان بسیار کوتاهی تبعیدیان را باز خواهد گرداند. ظروف معبد که نبوکدنصر هنگام تصرف اورشلیم در سال ۵۹۷ میلادی با خود برد، در مدت زمان کوتاهی به اورشلیم بازگردانده خواهند شد

پیام ارمیا این بود که این اتفاق در مدت کوتاهی رخ نخواهد داد. حننیا، پیامبر، می‌گوید که این فاجعه ظرف دو سال به پایان خواهد رسید. حال، اگر بین سال‌های ۵۹۷ تا ۵۸۶ در یهودا زندگی می‌کردید، ترجیح می‌دادید

حرف کدام پیامبر را بشنوید؟ پیامبری که گفته بود، ما ۷۰ سال فاجعه را تجربه خواهیم کرد، یا پیامبری که گفته بود، همه اینها ظرف دو سال تمام خواهد شد.

رهبران و مردم دروغ پیامبران دروغین را پذیرفتند که می‌گفتند، ببینید، این فقط مدت کوتاهی است. ارمیا می‌گوید، نه، این مدت طولانی خواهد بود. چهارم، ارمیا خواهد گفت که مقاومت در برابر بابل یا ادامه مقاومت مسلحانه علیه آنها بیهوده است.

شما موفق نخواهید شد. شما قادر به مبارزه با آنها نخواهید بود. مشکل اسرائیل، مشکل یهودا، یک مشکل نظامی نبود.

این یک مشکل معنوی بود. و حتی اگر به نحوی می‌توانستند بابلی‌ها را عقب نگه دارند یا خنثی کنند، اگر به نحوی می‌توانستند مصری‌ها را متقاعد کنند که با بابلی‌ها جنگ کنند، هیچ یک از آن گزینه‌های نظامی هرگز جواب نمی‌داد. و به همین دلیل است که فرماندهان نظامی عصبانی هستند.

به همین دلیل است که در ارمیا فصل ۳۸، آنها نزد پادشاه می‌آیند و این را می‌گویند. حال، به آنچه ارمیا می‌گوید گوش دهید. او می‌گوید هر که در این شهر بماند، با شمشیر، قحطی و طاعون خواهد مرد.

اما کسی که به سوی کلدانیان برود، زنده خواهد ماند. جان او به عنوان غنیمت جنگی به او داده خواهد شد و او زنده خواهد ماند. بنابراین، در ذهن و در نظر آنها، ارمیا یک خائن است زیرا ارمیا می‌گوید تسلیم بابلی‌ها شوید.

و من به یاد دارم که در طول جنگ ویتنام، مردم به جین فوندا نگاه می‌کردند و او را هانوی جین می‌نامیدند زیرا فکر می‌کردند او چیزهایی می‌گوید که دشمن را آرام می‌کند. از بسیاری جهات، این دقیقاً همان چیزی است که افسران نظامی در زمان ارمیا در مورد او فکر می‌کردند. ارمیا می‌گوید ادامه مقاومت در برابر بابل بیهوده است.

در فصل ۲۷، یک کنفرانس سیاسی در اورشلیم وجود دارد که در سال‌های ۵۹۳ تا ۵۹۲ برگزار شد. باز هم این کنفرانس بین تبعید دوم و آخرین تبعید است. و در این کنفرانس سیاسی، ملت‌هایی که یهودا را احاطه کرده‌اند، برای ملاقات با پادشاه صدقیا می‌آیند.

و آنها در حال برنامه‌ریزی استراتژی خود برای چگونگی همزیستی با یکدیگر، چگونگی اتحاد با یکدیگر هستند تا بتوانند در برابر بحران بابل ایستادگی و مقاومت کنند. ارمیا با یوغ چوبی حیوانات به آن بحران می‌آید، با گفتن اینکه شما زیر یوغ بابل قرار خواهید گرفت، به آن کنفرانس می‌آید.

هیچ کاری از دستتان بر نمی‌آید. به پیامبرانی که شما را به شورش تشویق می‌کنند گوش ندهید. این ائتلافی که در حال تشکیل آن هستید، ممکن است یک گزینه سیاسی مناسب به نظر برسد، اما عملی نخواهد بود.

مقاومت بی‌فایده است. اگر تسلیم شوی، نجات پیدا می‌کنی. اگر تسلیم نشوی، نابود خواهی شد.

ارمیا قرار است ایده و پیام پنجمی را در مورد بحران بابل بیان کند. او به مردم می‌گوید که امید آینده اسرائیل در تبعیدیان بابل است، نه در یهودیانی که در این سرزمین باقی مانده‌اند. دوباره، بیایید به بحران نظامی برگردیم.

بیاید به زمان بین تبعید شماره دو در سال ۵۹۷ و تبعید سوم، آخرین تبعید در سال ۵۸۶ برگردیم. مطمئنم برای مردمی که هنوز در آن سرزمین زندگی می‌کردند، این طرز فکر بسیار آسان بود. ما را به یک کشور خارجی نبردند.

ما به تبعید فرستاده نشدیم. ما هنوز اینجا در سرزمین موعود هستیم. به نحوی، از همه اینها جان سالم به در برده‌ایم.

بنابراین، ما باید بازماندگان مورد لطف خدا باشیم. خدا ما را برکت داده است. خدا ما را در این سرزمین رها کرده است.

مردمی که به تبعید برده شده‌اند، داوری خدا را تجربه کرده‌اند. خدا علیه آنهاست. خدا ما را مورد لطف خود قرار داده است.

خب، در ارمیا فصل ۲۴، ارمیا به میان مردم می‌آید، و او قرار است آن ایده‌ها را بگیرد و دوباره، اساساً آنها را وارونه کند. ارمیا می‌گوید من رویایی از یک کاسه انجیر دیدم. یک کاسه انجیر خوب و پربار وجود داشت.

آینده‌ای وجود دارد، و امیدی هم هست. کاسه‌ای از انجیرهای بد وجود دارد که آنقدر آلوده و فاسد شده‌اند که نمی‌توان آنها را خورد. و آنچه ارمیا می‌گوید این است که انجیرهای خوب، تبعیدیانی هستند که به بابل برده شدند.

امید آینده اسرائیل به آنهاست. انجیرهای بد که آنقدر فاسد شده‌اند که حتی نمی‌توان آنها را خورد، مردمی هستند که در این سرزمین باقی می‌مانند و قرار است هدف داوری بیشتری قرار گیرند. و خداوند در نهایت این کار را با سقوط اورشلیم در سال ۵۸۶ میلادی انجام می‌دهد.

حالا، نکته این نبود که آن افرادی که به تبعید برده شدند، آدم‌های خیلی خوبی بودند. آنها زندگی درستکارانه‌ای داشتند. اصلاً نکته این نیست.

تمام قوم گناه کرده و از خدا دور شده بودند. اما آنچه این رؤیا منتقل می‌کرد این واقعیت بود که هر امیدی برای بازسازی در آینده وجود داشته باشد، هر حیاتی که در سرزمین یهودا باقی مانده باشد، در نزد مردمی که در اورشلیم هستند نیست. در نزد مردمی که در این سرزمین باقی مانده‌اند نیست.

خداوند در نهایت با بازگرداندن تبعیدیان و بازگرداندن آنها به سرزمین مادری‌شان، قوم خود را احیا خواهد کرد. ارمیا ۲۴ در ادامه می‌گوید که این اتفاق زمانی رخ خواهد داد که آنها به سوی خداوند روی آورند و با تمام قلب او را بطلبند. اما آنها آینده هستند، نه مردمی که هنوز آنجا هستند.

در نهایت، آخرین دیدگاه ارمیا در این مورد این است که ارمیا می‌گوید پس از اینکه خدا از بابل برای مجازات اسرائیل استفاده کرد، خدا بابل را نیز به خاطر گناهایی که مرتکب شده بودند، مجازات خواهد کرد. یکی از فصل‌های واقعاً مهم کتاب ارمیا، واقعاً فصل مهمی است. این فصل بخش اول کتاب را به پایان می‌رساند و به بخش دوم کتاب منتهی می‌شود، پیام خدا درباره بابل در فصل ۲۵ ارمیا است.

در ارمیا، فصل ۲۵، آیات ۱۲ تا ۱۴، خداوند این را می‌گوید، از آیه ۱۱ شروع می‌شود: تمام سرزمین به ویرانه و متروکه تبدیل خواهد شد و این ملت‌ها هفتاد سال پادشاه بابل را خدمت خواهند کرد. سپس، پس از اتمام این هفتاد سال، من پادشاه بابل و ملت، سرزمین کلدانیان، را به خاطر گناهانشان مجازات خواهم کرد.

خداوند می‌گوید، و سرزمین آنها را به ویرانه‌ای ابدی تبدیل خواهم کرد. من تمام سخنانی را که علیه آن گفته‌ام، بر آن سرزمین نازل خواهم کرد.

همه چیز در این کتاب نوشته شده است، کتابی که ارمیا علیه همه ملت‌ها پیشگویی کرد. بنابراین خداوند قرار است از بابل برای داوری اسرائیل استفاده کند، اما در نهایت، خدا نیز بابل را داوری خواهد کرد. نبوکدنصر موقتاً بنده خداست، اما در آینده، خدا قرار است پادشاه بابل را به خاطر گناهانش داوری کند.

خداوند به تبعیدیان می‌گوید، برای صلح بابل دعا کنید. موقتاً، من در حال بررسی آن ملت، آن شهر هستم، اما در نهایت داوری خداوند بر آنها نیز نازل خواهد شد. ارمیا در نیمه دوم فصل ۲۵ یک عمل نشانه انجام می‌دهد.

او جام شرابی را بالا می‌گیرد و این جام شراب نمایانگر داوری خداست. تمام ملت‌های زمین زیر قدرت مست‌کننده‌ی آن به زانو درخواهند آمد. خداوند می‌گوید، اول از همه، اورشلیم، یهودا، شهرها، ملت‌ها، همه آنها از این خواهند نوشید.

اما در انتهای آیه ۲۶ آمده است که پس از آنها، پادشاه بابل نیز از آن خواهد نوشید. وقتی به فصل‌های پایانی کتاب ارمیا، یعنی فصل ۵۰ و فصل ۵۱، می‌رسیم، پیام آنجا سخنرانی داوری علیه بابل است، جایی که خدا قرار است آنها را به همان روشی که یهودا را داوری کرد، داوری کند. یکی از نکات جالب در مورد آن بخش از کتاب ارمیا این است که بسیاری از همان پیشگویی‌هایی که علیه اورشلیم گفته شده، گرفته شده و دوباره به کار گرفته شده و علیه بابل به کار گرفته شده است.

دشمنی از شمال وجود داشت که قرار بود علیه یهودا بیاید. دشمنی از شمال وجود دارد که قرار است علیه بابل بیاید. بنابراین، همانطور که ما در مورد ارمیا فکر می‌کنیم، همانطور که این کتاب را مطالعه می‌کنیم، این زمین بازی است.

این پیشینه تاریخی است. بحرانی باورنکردنی در جریان است. ملت یهودا در روزهای پایانی خود است.

ارمیا آنها را از داوری قریب‌الوقوع آگاه می‌کند، اما این پیام ارمیا نیز هست. این دیدگاه او در مورد این موضوع است که خدا به او داده است و به آنها امید نیز می‌دهد. هیچ امیدی برای مقاومت در برابر بابل وجود ندارد، اما از دل این [وضعیت]، تبعیدیان به انجیرهای خوب تبدیل خواهند شد.

پس از ۷۰ سال، خداوند آنها را به سرزمینشان باز خواهد گرداند و آن پیام امید در نهایت آنها را حفظ و به آنها کمک خواهد کرد و اینگونه است که خداوند تجدید و احیای قوم خود را محقق خواهد کرد.

این سخنرانی دکتر گری یتس در سومین ارائه خود در مورد کتاب ارمیا است. تمرکز این جلسه سوم بر زمینه‌های تاریخی خواهد بود که زمینه‌ساز کتاب ارمیا هستند، به ویژه رابطه اسرائیل با بابل.